



زندگی‌نامه

شهید احمد هدایت در سی ام دی ماه هزار و سیصد و سی و هشت در شهر کرمان دیده به جهان گشود. از همان دوران کودکی به ادای فرایض دینی اهتمام می ورزید به گونه ای که در سن ده سالگی، رساله حضرت امام خمینی (ره) را تهیه کرده بود و به آن عمل می کرد. احمد به تحصیل علم و آموختن زبانهای انگلیسی و عربی علاقه مند بود؛ به طوری که در سال آخر دبیرستان با نمره ۹۸، رتبه اول امتحانات تافل را کسب کرده، در امتحان اعزام به خارج قبول شد. پس از ورود به دانشگاه علوم پزشکی تهران و شروع تحصیل، همواره از دانشجویان ممتاز دانشکده دندانپزشکی محسوب می شد. در دانشکده، پایه گذار ترجمه کتب علمی شد. ایشان علاوه بر شرکت در امور علمی، با عضویت در شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشکده و شورای سرپرستی کتابخانه، برای معرفی چهره نورانی اسلام تلاش فراوانی می کرد. شهید دکتر احمد هدایت فردی بود که در نهایت سادگی و به دور از هرگونه تجمل پرستی روزگار می گذراند. متواضع بود و صفا و صمیمیت او همگان رامجدوب می ساخت. احمد با اینکه دانشجوی موفق بود اما علم، روح تشنه اش راسیراب نمی کرد. با شروع جنگ تحمیلی به سوی جبهه شتافت و یک سال از تحصیل بازماند. پس از بازگشت، همواره دلش در فضای باصفای جبهه بود تا این که در جریان عملیات خیبر به عنوان بسیجی ساده شرکت و در جبهه طلایه مفقود الاثر شد. پیکر پاک این شهید بالاخره در اسفندماه سال ۱۳۷۵ به وطن بازگشت و پس از تشییع باشکوهی که در دانشگاه تهران انجام شد، در گلزار شهدای بهشت زهرا تهران منزل گزید.

قطعه ای از نصایح شهید به یکی از دوستانش که بر روی سنگ قبرش نیز حکاکی شده است:

«قدسی جان، ما مسلمان دندانپزشک هستیم نه دندانپزشک مسلمان.»

استفتائات شهید هدایت از دفتر امام خمینی (ره)

آن چه در این قسمت ذکر شده، مطالبی است که شهید از امام خمینی (ره) استفتاء کرده است.

پس از عرض سلام و آرزوی توفیق و طول عمر هر چه بیشتر برای رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی، خواهشمند

است به سوالات شرعی زیر پاسخ فرمایید: (جهت جواب، پاکت تمپرداری در جوف همین پاکت قرار دارد)

الف- اینجانب که دانشجوی رشته دندانپزشکی هستم، در ابتدای تحصیل، در درس تشریح عملی، در تشریح

دست، پا و قسمتی از صورت، در کلاس عملی شرکت داشته‌ام (بریدن و برداشتن پوست، احتمالاً قطع عضله،

بدون قطع استخوان و عضو) و تا آنجا که به خاطر دارم، در تلاش جهت جداسازی یک مفصل از استخوان

ترقوه نیز شرکت داشته‌ام.

۱- آیا به موارد فوق، دیه تعلق می‌گیرد؟ چقدر؟

بسمه تعالی. دیه دارد و تفصیل آن در تحریرالوسیله است.

۲- با یأس از پیدا کردن صاحب جسدهای مذکور، مبلغ دیه را به چه کسی و تحت چه عنوانی باید داد؟ (مثلاً

آیا می‌توان آن را از طرف صاحب میت به عنوان صدقه به حساب مربوط به جنگ واریز کرد؟)

بسمه تعالی. می‌توان در مطلق وجوه خیر صرف کنند و صرف در مخارج جنگ مانع ندارد.

ب- خرید تلویزیون، و نیز خرید دستگاههای صوتی استریو (شامل ضبط صوت و تقویت کننده نسبتاً قوی) که

موارد استفاده معمول آن در زمان طاغوت، پخش موسیقی بوده است، اگر در آن زمان به اصرار شخص توسط

والدین او صورت گرفته باشد، چه صورتی دارد؟ آیا مالکیت حاصل نمی‌شود و نمی‌توان از این وسایل،

اکنون در جهت صحیح (مثل پخش و ضبط قرآن و سخنرانی‌ها) استفاده نمود؟ در این صورت، با این وسایل

چه باید کرد؟

بسمه تعالی. مالکش هست و می‌تواند استفاده نماید.

با تشکر تهران- تجریش- خیابان خلیلی- پلاک ۸۹- احمد هدایت

خاطره ای از دوست شهید (محمدرضا معصومی)

آخرین باری که احمد را دیدم، شب قبل از شهادتش در عملیات خیبر بود. گردان ما روز قبل به خط زده بود و

قرار بود که گردان حبیب (گردان محل خدمت شهید هدایت) خط را از ما تحویل بگیرد. وقتی فهمیدم که

گردان تحویل گیرنده خط، گردان حبیب است، برای ملاقات با احمد، به دنبالش رفتم. شهید بزرگوار به همراه

سایر همزمانش، چون شهید الفت و شهید حسنی، در ستونی به سوی خط مقدم در حرکت بود. هدایت را دیدم

که مثل همیشه اسلحه را محکم با دو دست به سینه چسبانده است وقتی به سیمای نورانش نگاه کردم، دیدم از فرط باد و سرمای منطقه از چشمان زیبایش اشک می آید ولی شهید عزیز، مصمم و با اراده در ستون گام برمی داشت. این شهید عزیز آن قدر در کارهایش منظم بود که حتی با توجه به دوستی نزدیک ما، به خود اجازه نمی داد که از ستون بیرون بیاید و صف را به هم بزند. لذا در حال حرکت صورت نورانش را بوسیدم و آخرین خداحافظی را کردیم.

خاطره ای از یک بچه محل شهید (آقای رضا زمانی)

تا مدت ها بعد از حضور شهید هدایت در بسیج، کسی از برادران پایگاه (پایگاه مقاومت الحدید واقع در شمیران، خیابان دربند) نمی دانست که او دانشجوی رشته دندانپزشکی است تا این که یک شب دندان یکی از دوستان بسیجی مان درد گرفت، وقتی احمد می خواست دندان های او را معاینه کند، تازه متوجه شدیم که احمد دانشجوی رشته دندانپزشکی است. احمد چراغ قوه ای که جهت انجام مأموریت در دست داشت، برای مشاهده دندان های دوستش روشن کرد پس از لحظه بسیار کوتاه به سرعت چراغ قوه را خاموش کرد و وقتی علت را جویا شدم متوجه شدم احمد نمی خواسته با چراغ قوه بیت المال مسلمین، دندان های دوستش را معاینه کند.

صحبت های دکتر رضا مسائلی (فردی که باعث شد عکس شهید هدایت سالها روی دیوار دانشکده دندانپزشکی نقش ببندد)

پس از اینکه عکس شهید روی دیوار دانشکده دندانپزشکی کشیده شد، روزنامه کیهان از این مراسم عکس گرفت و در خبرهای خود نقل نمود. تقریباً چند ماه بعد، اسفند ماه همان سال، پیکر مطهر شهید توسط گروه تفحص پیدا شد و چون هیچ اطلاعی از خانواده او نداشتند، از روی مطالب چاپ شده در روزنامه کیهان من را پیدا کرده و تماس گرفتند و اعلام نمودند پیکر شهید پیدا شده است. آن روزها من هم اطلاعی از محل زندگی خانواده او نداشتم. آنها از منزل قبلی جابجا شده بودند و ما از محل جدیدشان خبری نداشتم. لذا در اسفند ماه ۱۳۷۵ در دانشگاه تهران، بدون حضور خانواده شهید، مراسم باشکوه تشییع پیکر پاک او انجام شد و آن شهید عزیز به بهشت زهرا منتقل و دفن شد. مدت ها بعد، پس از جستجوها و پیگیری های فراوان، از آنجا که نور احمد، هدایتگر و راهنمای اصلی ما محسوب می شد، بالاخره خانواده معظمش را در شهرستان رفسنجان یافتیم. مادر بزرگوار احمد سالهای سال در مدارس مختلف، تربیت فرزندان این مرز و بوم را عهده دار بوده است. قرار شد خدمت این مادر بزرگوار برسیم. به اصرار اطرافیان قرار شد در حضور ایشان حرفی از بازگشت پیکر

مطهر احمد نزنیم؛ آنها فکر می‌کردند که مادرش هنوز چشم به راه احمد است و به دلیل کهولت سن و سگته‌های متوالی، توانایی شنیدن چنین خبری را نداشته باشد. اما وقتی با مادر بزرگوارشان سخن گفتیم؛ دوربین را روشن کردیم و از او خواستیم خودش را معرفی نماید، او با صدای متین و آرام گفت: «من مادر شهید احمد هدایت هستم» بی اختیار اشک در چشمانمان حلقه زد. ما فکر می‌کردیم او از شهادت فرزندش خبردار نیست ولی گویا او سالهای سال می‌دانست فرزندش شهید شده است.

خاطراتی از مادر شهید

- یادم هست که احمد از کودکی، یعنی سالها قبل از اینکه به سن تکلیف برسد، نماز می‌خواند. ایشان اولین نمازهای خود را کنار مادر بزرگش فرا گرفته بود. به یاد دارم وقتی مادر بزرگش نماز ظهر و عصر را آهسته می‌خواند، احمد چون نمی‌توانست صدای مادر بزرگش را بشنود، لب به اعتراض می‌گشود و از او می‌خواست که نماز را به صدای بلند بخواند. سالها بعد، احمد پس از وفات مادر بزرگش، به برکت آموختن نماز از ایشان، برایشان نماز می‌خواند.

- او همیشه به نماز اول وقت توجه خاصی داشت؛ تمام تلاش و کوشش خود را جهت اقامه نماز اول وقت به کار می‌بست و اگر روزی به دلیلی موفق به اقامه نماز اول وقت نمی‌شد، بسیار ناراحت می‌شد و ضمن نکوهش و سرزنش خود، می‌گفت « باید بینیم که امروز چه کار ناشایستی انجام داده‌ام که توفیق نماز اول وقت حاصل نشده است»

- احمد هنوز به مدرسه نمی‌رفت که خواندن و نوشتن را نزد من فرا گرفته بود و از همان سالهای ابتدای دبستان هوش و استعداد سرشار خود را نشان داده بود؛ به نحوی که در آن سالها، ایشان علاوه بر این که دانش آموز ابتدایی بود به دوستان و همکلاسیان خود درس می‌آموخت و در نهایت به علت این هوش و استعداد در سال پنجم ورود به مدرسه، کلاس پنجم و ششم ابتدایی آن زمان را با هم امتحان داد و در هر دو مقطع با معدل ۲۰ قبول شد.

- در سال اول دبستان، مجلات و روزنامه‌های مختلفی را مطالعه می‌نمود که یکی از این مجلات مجله کیهان بچه‌ها بود. در آن روزها از طریق مجله اعلام شده بود که مجله کیهان بچه‌ها جهت هیئت تحریریه عضو می‌پذیرد و شرایطی نیز جهت عضویت اعلام شده بود. احمد نیز به جهت علاقه مندی به این موضوع، داوطلب عضویت در هیئت تحریریه شده بود و مطلبی را نیز برای مجله نوشته و ارسال داشت که البته چاپ هم نشد. ولی وقتی که مسئولین مجله متوجه شدند که احمد در سالهای اول دبستان مشغول به تحصیل است، تعجب کرده و ایشان را به عنوان عضو هیئت تحریریه قبول نکردند. وقتی که احمد علت را جویا شد، به ایشان پاسخ

داده شد که علت عدم پذیرش شما، سن کم تان می باشد؛ که البته احمد از این پاسخ ناراحت شده بود و به مسئولین آن زمان مجله گفته بود که «عضو بودن در هیئت تحریریه مگر به سن ربطی دارد؟»

خاطرات خواهر شهید

- احمد از کودکی یعنی سالها قبل از رسیدن به سن تکلیف، در انجام واجبات و ترک محرّمات کوشا بود. یادم هست که ایشان در آن ایام با توجّه به سن کمی که داشتند (حدوداً ده ساله بودند) رساله حضرت امام (ره) را تهیه کرده بودند و کوچک ترین کارهای خود را با رساله عملیه حضرت امام (ره) چک می کردند.

- یکی از اولین روزهایی که احمد شروع به روزه گرفتن نمود، چون سن کمی داشت، برای اینکه در طول روز تشنه نشود، هنگام سحر مقدار زیادی آب خورد. بعد از اذان وضع مزاجی ایشان به هم خورد و مقداری استفراغ کرد. ساعتی پس از بهبودی نسبی مثل همیشه به سراغ رساله امام رفت تا ببیند روزه اش باطل شده یا خیر.

- او هیچ گاه وقت خود را تلف نمی کرد و همواره در اوقات فراغتش به مطالعه کتاب، که بیشتر عقیدتی و مذهبی بود، می پرداخت. حتی زمانی که به حمام می رفت، در مدتی که در حمام بود کتاب مورد نظر خود را بر روی سکوی حمام می گذاشت و در آن زمان هم به مطالعه کتاب می پرداخت.

- احمد علاوه بر مطالعات فراوانی که در زمینه های مختلف داشتند، بر زبان های عربی و انگلیسی نیز مسلط بودند. این تسلط آن چنان بود که در سال آخر دبیرستان در زبان انگلیسی با نمره ۹۸ رتبه اول امتحان تافل را کسب نمود و در امتحان اعزام به خارج قبول شد و عربی را هم چنان بلد بود که بدون مشکل به مطالعه کتب عربی مثل کتب شرح لمعه و تفسیر المیزان می پرداخت.

- اوایل انقلاب احمد شور و حال دیگری داشت؛ روزها در دانشکده به فعالیت می پرداخت و شبها نیز در بسیج مشغول انجام وظیفه بود. به یاد دارم که برای شکل گیری بسیج، تک تک دوستانش را ترغیب می کرد و از آنها می خواست که شبها در مسجد حاضر باشند؛ به حدی که گاهی از سوی اولیاء دوستانش که از حضور فرزندان خود شبها در خارج از منزل نگران بودند، مورد سؤال واقع می شد.

نامه شهید به یکی از دوستانش

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

سپاس و ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود، و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، ما خود هدایت نمی یافتیم.

خدمت دوست و برادر عزیزم حمید نحوی

سلام علیکم

ان شاء الله که حال شما و سایر برادران خوب باشد و همواره موفق به توفیقات الهی باشید. با عذرخواهی از تأخیر در نوشتن نامه، خداوند همه ما را ببخشد و سستی و تبلی را از ما بگیرد. به هر حال، امشب موقعیتی حاصل شد و توفیق نوشتن نامه دست داد.

پس از آن که خداوند تبارک و تعالی توفیق ثبت نام در اعزام فوری بسیج را عنایت نمود، بعد از توقف کوتاهی با سایر برادران به اهواز منتقل شدیم و پس از وقایعی که با اندکی تدبیر، دست قدرت و حکمت الهی را در آن به وضوح می توان مشاهده کرد، اینجانب به قسمت دژبانی منتقل و پس از مدتی در قسمت تبلیغات توفیق فعالیت یافتیم. محلی که فعلاً در آن هستم تنها حدود ۱۱۵ کیلومتر از خرمشهر فاصله دارد یعنی پشت پشت جبهه است! الحمدلله از بودن در اینجا نه تنها ضرر نکردم بلکه شاید بتوان گفت آن چه را که انسان در اینجا به توفیق الهی می آموزد، طی سالها درس در دانشکده فرا نخواهد گرفت. مسلماً این پندار اشتباه است که اگر فلانی اینجا بود، همین درس خواندن مثل بودنش در آنجا بود و درسش زودتر تمام می شد و مثلاً بهتر و زودتر می توانست خدمت کند. اینجا توفیق آشنایی با پیرمردی از اهل «ازنا» دست داد که دواهایش را و مقداری «به دانه» با خودش آورده بود، تا اگر به جبهه اعزام شد و در جبهه بیماریش عود کرد، از آن داروها استفاده کند و می گفت که از وقتی به اینجا آمده ام، بیماریم عود نکرده است. در اینجا توفیق آشنایی با برادری حاصل شد که حدود پانزده سال بیشتر از سنش نمی گذرد ولی چه خلوصی دارد و چه معلوماتی و مسئول تبلیغات اینجا هم هست؛ خداوند موفقش بدارد. وقتی که واحدهای درسی پشت جبهه این چنین باشد، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که واحدهای درسی خود جبهه چگونه است.

به هر حال خداوند تبارک و تعالی توفیق عنایت فرمود و نظیر همان سال گذشته در اینجا هم کاری برعهده اینجانب گذارده شد یعنی اداره کلاس های دینی و الحمدلله خوش می گذرد. ان شاء الله که شما و سایر برادران هم موفق و مؤید باشید. سه شنبه شب هفته گذشته هم توفیق زیارت برادر «موحدی قمی» حاصل شد. همین الآن که مشغول نوشتن نامه بودم، حاج آقای فوق الذکر آمدند و به اصرار به اینجانب و برادری که در خدمتشان هستم چای تعارف کردند، هر چه گفتیم که صرف شد، فایده نکرد و گفتند: «ما اینجا آمده ایم که به هم برسیم (خدمت کنیم) اگر قرار باشد شما در محل خودتان چای بخورید و من هم در محل خودم، نمی شود.» و به اصرار لیوان های ما را برای چای گرفتند و حتی حاضر نشد که ما خودمان برویم و چای بگیریم بلکه گفتند خودم می آورم (تا ثواب بیشتری ببرند؛) جای شما خالی.

حدود یک ماه در این جا یک برادر روحانی حضور داشتند که خداوند موفقشان بدارد. ایشان قبلاً در دو عملیات به عنوان رزمنده شرکت داشته و دو بار هم مجروح شده بودند. حال آن که سنشان هم زیاد نبود؛ خیلی

هم جوان بودند. زیاد مزاحم نشوم. خدمت تمامی برادران سلام برسانید؛ بخصوص برادر رکن، برادر قدسی، برادر آخوندی، برادر هاشمی، برادر بحرینی، برادر رضائی، برادر شهامت، برادر حسینی و (اگر اسمی از قلم افتاد ان شاء الله برادر مربوطه خواهند بخشید) و بخصوص برادر موحدی قمی. ان شاء الله که همگی شما همواره موفق به توفیقات الهی و مؤید به تأییدات الهی باشید. صلوات و سلام خدا بر صاحب اصلی انقلاب اسلامی، حضرت حجت ابن الحسن (ع)، صاحب الزمان؛ سلام و درود بر رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی

احمد هدایت ۱۳۶۱/۱۱/۳۰

نامه شهید به برادران و همزمان پایگاه مقاومت الحديد

قال الصادق (عليه السلام): «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ؛ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ» مثل دنیا مانند آب شور دریاست؛ هر چه تشنه از آن بیشتر بیاشامد، تشنه تر می شود تا او را بکشد.

خدمت برادران عزیز گروه الحديد، سلام عليكم جميعاً و رحمه الله و برکاته. امیدوارم حال همگی شما خوب باشد و در پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی روز به روز موفق تر باشید. اگر از احوال این حقیر خواسته باشید خوب هستم. حدیث فوق را برادر الفت در یکی از جلسات اخیر گفتند و اینجانب آن را بالای این نامه مناسب یافتیم. ما اکنون در پادگان حاج احمد متوسلیان (دو کوهه) هستیم. این حقیر در خدمت برادران الفت و حسنی می باشم و فعلاً با هم هستیم. برادر معصومی هم در همین پادگان هستند، اما گردان دیگری (گردان مالک اشتر) می باشند. ما روز سه شنبه پس از مراسمی در جلوی مجلس به سمت پادگان دو کوهه اعزام شدیم. در اینجا از فرصت استفاده می کنم و بیست و دوم بهمن، این یوم الله بزرگ تاریخ ایران، را به خدمت همه برادران تبریک عرض می کنم روزی که سرنوشت امت مسلمان ایران با راهنمایی های پدر دلسوز و شجاع این امت که از غیب الهام می گیرد، تغییر کرده و بازار جهاد که کساد و بی رونق شده بود، به جنب و جوش افتاد و خدا را شکر که این توفیق را نصیب ما گردانید. اینجا افراد گوناگونی هستند؛ از لوله کشی که با روزی فلان قدر در آمد، مغازه اش را تعطیل کرده و به جبهه آمده است تا دانش آموز و معلم و ... گاهی انسان به فکر می افتد که چه چیز این برادران را به اینجا آورده که وقتی در جمعشان شرکت می کنی، در نماز جماعتشان شرکت می کنی، در دعای کمیلشان شرکت می کنی، در سینه زنی های مساجدشان شرکت می کنی، عشقشان را نسبت به امام حسین (ع) مشاهده می کنی. توجه ایشان را نسبت به خداوند تبارک و تعالی می بینی، این سوال را می یابی. شاید این پاسخ همان پاسخی باشد که امام حسین (علیه السلام)، آن بزرگواری که زیر بار ذلت نرفت، به کسانی که او را از رفتن به کوفه منع می کردند فرمود:

(قریب به این مضمون) «من می‌روم و جوانمرد را از مرگ باکی نیست هنگامی که نیتش حق باشد و برای اعتلای حق و در راه حق کشته شود چرا که در راهی قدم برمی‌دارد که صالحین شایسته بندگان خدا قدم برداشتند. اگر زنده ماندم کسی نمی‌گوید تو چرا زنده ماندی و اگر در این راه کشته شوم، احدی در دنیا مرا ملامت نخواهد کرد. اگر بدانی من در چه راهی رفتم، برای بدبختی و ذلت تو کافی است که زندگی بکنی اما دماغت را به خاک بمالند»

به هر حال شاید هیچ درس خواندنی، هیچ شغلی و هیچ درآمدی جای حضور در این منطقه را نگیرد. هرگز هم نمی‌تواند بگیرد چرا که برای رسیدن به پله‌های آخر نردبان باید از پله‌ها بالا رفت و مراحل را گذراند و همانطور هم برای تکامل باید از این مناطق گذشت و این عبور، خود، لذت بخش است. برادر کوچک شما، احمد هدایت

یکشنبه ۱۳۶۲/۱۱/۲۲

وصیت‌نامه شهید

أشهدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ الْأَبْرَارَ وَالْخُلَفَاءَ الْأَخْيَارَ بَعْدَ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ عَلِيِّ قَامِعِ الْكُفَّارِ وَمِنْ بَعْدِهِ سَيِّدِ أَوْلَادِهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ أَخُوهُ السَّبِطُ التَّابِعُ لِمَرْضَاتِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ الْعَابِدِ عَلِيِّ ثُمَّ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ ثُمَّ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ثُمَّ الْكَاطِمِ مُوسَى ثُمَّ الرِّضَا عَلِيِّ ثُمَّ النَّفِيِّ مُحَمَّدِ ثُمَّ النَّفِيِّ عَلِيِّ ثُمَّ الزَّكِيِّ الْعَسْكَرِيِّ الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُجَّةِ الْخَلْفِ الْقَائِمِ الْمُنتَظَرِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَمُسْأَلَةَ الْقَبْرِ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالكِتَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ أَمَّا بَعْدُ، قَالَ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَ قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸)

إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹)

و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهٖ نَفْسَهُ، مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ (آن که جهاد نکرده و لا اقل اندیشه جهاد را در دل خود نپرورده باشد با نوعی از نفاق خواهد مرد)

این موعظه خداست و رسول خدا. از محضر باری تعالی مسئلت داریم که توفیق عمل به آنچه مرضی اوست به ما عنایت فرماید، همچنان که رحمت خاصه و نعمت عظمای خود را در لباس انقلاب اسلامی بر ما ارزانی

داشت. اگر لطف او شامل حال ما نمی‌شد، ما خود راه نمی‌یافتیم. ملّتی بودیم که سالها تحت سلطه شاهنشاهان با جور حکمرانان جائر خوکرده و در پی قرون متمادی زیستن در ظلمات ظلم و غوطه خوردن در فساد تحمیلی استعمارگران و تبلیغات مسموم آنان که نهال معنویت و خداجویی فطری را در دل جوانان این سرزمین، رشد نکرده می‌پژمرد، می‌رفتیم تا اندک اندک فراموش کنیم که نوری هست و سپیده‌دمی. اما در میان ما که اختناق، ترس از مزدوران حاکم را آن چنان در دلمان جانشین خوف از خدا کرده بود که از فریاد کردن نه، که از ناله کردن هم می‌هراسیدیم، بودند جماعتی که فراموش نکرده بودند کانونهای فروزان رهایی بخشی را که هر چند گاه به لطف الهی در تاریکی شرک و استبداد درخشیدن گرفته بود و با متجلی ساختن احکام حیات بخش اسلام، غلبه حق بر باطل را نوید داده و متکبران مکار را به تعجب و حیرت واداشته بود. و فراموش نکرده بودند که این انوار مقدّس، از حوزه‌های علمیه بر می‌خیزد، از مساجد بر می‌خیزد، از وجود پاک مردان مقدّسی بر می‌خیزد که جز خدا را نمی‌خواهند و جز راه او را نمی‌پویند. آری، امّت مسلمان، میرزای شیرازی‌ها، مدرّس‌ها، ... را به یاد داشت و نگران و چشم به راه در انتظار نجات بخشی از این تبار بود تا بار دیگر رحمت الهی شامل حال او شود و مسیحا نفسی پیشاهنگ مبارزه با طاغوت گردد و پس از مدتها انتظار، امّت مسلمان گم شده خود را یافت در دستی لاغر که انگشتر عقیق کوچکی در انگشت کوچک خود دارد؛ دستی که هرگاه مشت می‌شود، قدرت طاغوت شکن خداوند جبار را به خاطر می‌آورد و هرگاه باز می‌شود و بر بالای سر شیفتگان زیارتش رحمت می‌پراکند، لطف خداوند رئوف را در خاطره‌ها تداعی می‌کند. این چنین بود که به لطف الهی، انقلاب اسلامی دگرگونی همه جانبه‌ای در تمامی شئون پدید آورد و به فرموده امام «این فرهنگ اسلامی بود که جوانان را از چاه‌هایی که برایشان کنده بودند، نجات داد و آنها را چنان بار آورد که در مقابل تمامی قدرتها ایستاده و خم به ابرو نیاوردند.» و اینک که خداوند تبارک و تعالی توفیق شهادت و وصیت را به فضل خود به این بنده ناقابل عاصی عنایت فرموده است، چه بهتر که تذکرات و رهنمودها از کلام الله باشد و از رهبران روح الله. ابتدا کلامی چند با خانواده عزیزم: وَكَلَّا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَمْ تَشْعُرُونَ (۱۵۴) وَكُنْتُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶)

و نیز چند کلمه‌ای در رابطه با دانشگاه

در هر صورت، «آن چیزی که ملّتها را می‌سازد، فرهنگ صحیح است. آن چیزی که دانشگاه را بارور می‌کند، که برای ملّت و کشور مفید است، آن، عبارت از محتوای دانشگاه است، نه درس. صنعت بدون ایمان فساد می‌آورد، علم بدون ایمان فساد می‌آورد، اذا فسد العالم فسد العالم. هر چه علم بیشتر شد، در شخص بی ایمان

فسادش هم بیشتر است. اهل جهنم از تعفن عالم در ایذاء هستند و اذیت می‌کشند. اگر ایمان در کنار تخصص نباشد، این تخصص مضر است و متخصص بدون ایمان، کشور را به هلاکت و وابستگی می‌رساند» امام خمینی و کلامی چند با برادران عزیز و دوستان با وفای گروه مقاومت الحدید، برادرانی که عاشقانه در بسیج، این مدرسه عشق، مشغول تحصیلند و در هر حال، در گرما و سرما و کمبود سوخت و پوشاک مناسب، در خدمت انقلاب اسلامی‌اند و جان نثار راه الله. خداوند توفیق عنایت فرماید که ما بسیجی‌ها شایسته این بیانات امام امت باشیم که «رحمت و برکات خداوند بزرگ بر بسیج مستضعفان که بحق پشتوانه انقلاب اسلامی است و به کوشش ارزنده خود ادامه داده و بحمدالله تعالی با همت جوانان برومند و داوطلب عزیز گروه میلیونی رزمنده تربیت، و امید آن است که با شرکت فعال قشرهای معظم ملت و شور و شعفی که در جوانان عزیز از برکت اسلام مشاهده می‌شود، ارتش بیست میلیونی که نگهبان جمهوری اسلامی و کشور عزیز از شر جهانخواران متجاوز است تحقق یابد.

«شما جوانان عزیز و جوانان بزرگوار باید بدانید که حفظ و حراست اسلام و کشور اسلامی و دین حق، از بزرگترین طاعاتی است که از صدر عالم تاکنون، انبیاء معظم و اولیاء بزرگ صلوات الله علیهم اجمعین، در راه آن، کوشش جانفروسا نموده و از هیچ فداکاری دریغ ننموده اند و تربیت و تعلیم فنون نظامی در راه این هدف، ارزنده‌ترین ارزشهاست.»

«تا شما جوانان بیدار و سایر قشرهای ملت بزرگ با این شور و شعور در صحنه حاضرید، به کشور و جمهوری اسلامی آسیبی نخواهد رسید. شما ملت معظم که می‌خواهید از دین خدا دفاع کنید و نگهبان کشور ولی‌الله الاعظم (ارواحنا لمقدمه الفدا) باشید، مطمئن باشید که دست قدرت خداوند قادر بر سر شما سایه افکنده و عنایات غیبی شامل حال شماست و شرّ اشرار و توطئه‌های شرق و غرب را خنثی خواهد فرمود.»

«بارالها، پشتیبان ملت و جوانان عزیز ما باش که اینان برای رضای تو پیا خاسته‌اند و با نهضت خود دشمنان دین را از صحنه رانده‌اند؛ «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» امام خمینی

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛

احمد هدایت ۱۳۶۲/۱/۲۲